



با وجود فرسودگی ناوگان هوایی بیش از ۴۶ میلیون مسافر هوایی در سال ۱۴۰۳ در کشور جابه جا شدند.

منبع: ایرنا

اگه از پیشم بری...

می خونم، هنوز نمی دونی کیه؟
همسایه پایینی که صحبت های من
و برق را شنیده بود از پله ها بالا آمد
و گفت: جریان چیه؟
برق با ژست دبیران فیزیک گفت:
به حرکت الکترون ها در مدار جریان
گفته می شود.



08/05/2015

می‌شود.
همسایه گفت: اگر بامزه بازی هاتون عموم شده بگیرن ما چرا چه؟
گفتم: برق می‌گه که یی خود بره.
همسایه گفت: الکی می‌گه بابا! تازه دیروز رفته بود. نوبت بعدی شو دو روز بعد.
گفتم: مگه خبر نداری. الان قطعی برق مشهود زود رمیون شده. البته برق هم عجله می‌کنه. هنوز ۱۵ دقیقه مونده تا ساعت ۱۴ همسایه رفت. حتماً از این ور زود میره که از اون ور زود بیاد.

برق گفت: این همه زود رفتی، دیر اولدم هنوز متوجه نشدین زود رفتن باعث زود آمدن من نیست؟ اطلاعاتتون در حوزه برق خیلی کمه.

دیگر طاقت نیاوردم چشمام رو بستم و بلند فریاد زدم: اصلا برو. دیگه نمی‌خوام باهجت رفتن ریختن رو ببینم. بعد چشمانم باز کردم برق رفته بود.

به همسایه‌ها گفتیم: به نظر ناراحت شد که رفت؟ همسایه گفت: نه بابا. قبل از اینکه داد بزنی رفت ولی خودمونیم کاش زودتر برآه.

فردا، اصلا کاش این اخلاقش رو که دیر میاد و زود هم می‌خواد بره رو بنذاره کنار!

وقتی نرم افزار «برق من» را پیست جراع
قرمز چک کردم چشمانم گرد شد.
متوجه شدم ساعت ۴ برقمان قصد
رفتن دارد. بیست دقیقه تا ساعت ۴
مانده بود. چند دقیقه بعد رسیدم
دم در واحد خودمان. دیدم برق
دم در واحد ایستاده است و آماده
رفتن است.

خواستم داد بنم: باز کدام
فیرستونی می‌خوای بری؟ ولی ادب حکم
می‌کرد که مؤدبانه تر حرف بنم.
البته خودمانمید. اینکه برق وحشی بود و
پارسال که دستم به سیم لخت جاروبرقی
خورده بود و دوتر پرتنه کرده بود آن طرف تر
روی میل، در این مؤدب بودنم بی‌تأثیر
نبود.
با لبخند گفتم: اودمن ما و رفتن شما! کجا
به سلامت می‌بری؟ برق گفت: داره ساعت ۴ میشه.
باید بریم.

گفتم: نمیشه نری. بیرون خیلی گرم بود.
حداقل بذار چند لحظه جلو پنکه بنشینم.
یک نسیم بخوره تو صورتم بعد برو.
برق گفت: دستور از طرف بچه‌های بالاست.
عباس آقا گفته برو. گفتم: عباس آقا؟ کدوم
عباس آقا؟ طبقه بالا چنین کسی رو نداریم.
گفت: می‌شناسی ش. عباس آقا ی
علی آبادی.

گفتم: نمی شناسمش. اصلا هر کی هست!
اصلا مگه اون پول قبضمون رو میده که بگه
کی بری وکی بیای؟
گفت: اتفاقا نه تنها پول قبضتون رو نمیده،
بلکه پول قبضتون رو هم می گیره. وزیر
نیرویوه دیگه. این همه خانمت میگه تو
گوشی چه کار می کنی؟ همه ش میگی اخبار

کلاس ادبیات می‌نشیند. اما در کلاس
بیست نفره ادبیات، صدابه‌صدای نمی‌رسد.
ساس می‌کند نمی‌تواند چیزی یاد بگیرد و
بر رشته می‌دهد. ریاضی می‌خواند. توی
س فقط شش نفرند و بعد به دانشکده
دانشگاه تهران می‌رود. هنوز هم عاشق
بات است. اما از حل کردن مسائل پیچیده
رضی لذت می‌برد.

شایسته‌ترین افتخارات و دستاوردهای

مترجم و پژوهشگر شهرپاری، ریاضی‌دان، مترجم و نامنه‌نگار علمی بود که نه تنها در حوزه ترجمه، بلکه در حوزه سیاست، تاریخ و فلسفه نیز تأثیرات و ترجمه‌های بسیاری دارد. او کسی است که اعداد را از جنگل خشک ترس بیرون می‌برد و به زبان مردم کوچه و خیابان ترجمه می‌کند. ریاضیات را نه فقط ابزاری برای سنجش عدالت اجتماعی می‌دید، روشن‌فکری می‌بود که همیشه با شرافت قلم می‌زد و به نوپوسی، ویژگی اصلی نگارش هایش بود. برای همین است که نسل‌های متوالی و هم‌زمان با عشق و احترام از او یاد می‌کنند. شهرپاری در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۱ در گذشت و میراث و آوازه‌ای بود که با نیت‌های آشتی

د. به سراغ همان کار می‌رود. مادرش
ستان خانم هم توی یک کارخانه نخریسی
گری می‌کند. سرانگشتانش همیشه
نئین و مالین است. جدا کردن پنبه‌ها از
های گیاه، انگشت زنان کارگر را می‌خراشد.

دستان خالی، ذهن سرشار

یز دوره ابتدایی و دبیرستان را چه پس‌کوچه‌های تنگ محله‌شان در می‌گذرانم؟ شاگرد اول می‌شود و با او هم مسئولیت‌هایی که روی دوش می‌گین می‌کند. با زارش‌ها با کتاب، موش می‌تند. جنگ جهانی دوم است. با اینکه ایران طهری خود را اعلام می‌کند، اما دشمن به طهری‌ها واهی نمی‌گذارد. اما سرک می‌کشد. هم‌ان‌ها هم پیدانی‌شود.

ب مردم کرمان شکم خود را با چغندر و هویج پخته سیر می‌کنند. اینجا وتی سال‌ها، روزی دبیرستان را تمام می‌رود. دانش‌سرای مقدماتی کرمان می‌رود. باغ و احوال آشفته کشور، بیش از هر چیز گس زندگی‌های گس قشر کم‌برخوردار و بعد از تحت تأثیر قرار می‌دهد. به هر تری، دانش‌سرا را هم تمام می‌کند. بعد تهران می‌شود تا در دانش‌سرای عالی و تحصیل دهد. ادبیات دوست دارد و دوست دارد و

ندکه روی زمین بقیه کار می کردند. پدرش یکی از همین دهقان های زرتشتی بود. ده سال راهی آخر عمر، وراباب او را اخراج کند و ناچار توای کارخانه ریستندی مشغول شود. به جای علوفرا، توای بقیه سالن پرورد و غبار گرفتار می شود و بعد می میرد. باع به جایی می رسد که گاهی بیروز تمام راخ سنبیه های خانه را زیرپو می کند تا بد که نانی برای سیر کردن شمشک میدواید. دوازده ساله که می شود، صبح تاظهر راوی مدرسه می گذراند و بعد ازظهر تا شب پی پول می دود. نشستن به سوگ دریا را از ادنیای کودکی به بزرگسالی پرتاب می کند. شاگرد بنا می شود و یا دستان نخیشن احرها را جابه جامی کند. آن ها را روی هم می چیند و گوشه به دهان اوستاست تا هرچه می گوید را انجام دهد. هر روزهای خشت مالی می کند. دستانش تا آرنج زیر لای ضخیمی خشت، مدفون می شود. پوست دستانش ترک برمی دارد و روز بعد به سراغ کوزه گردی می رود. هرکجا که گمان کند کارش کمی فقط کمی سبک تر است می تواند زمان بیشتری به درس اختصاص

حساب یربار

مرحوم پرویز شهریاری
سال ۱۳۸۱ از دانشگاه کرمان
دکترای افتخاری ریاضیات
گرفت و سال ۱۳۸۴ به عنوان
چهارم‌مانندگار علمی در رشته
ریاضیات برگزیده شد. او در
تألیف و ویرایش کتاب‌های
ریاضی دوره دبیرستان نقشی
کلیدی داشت و نیز با تألیف
۱۰ جلد کتاب و ترجمه و
تألیف توأمان بیش از

دویمست عنوان کتاب جزو نویسندگان و مترجمان پرکار ایرانی به حساب می‌آید. آثار متعددی اعم از ترجمه و گردآوری از مرحوم شهپریار باقی مانده است که آن جمله می‌توان به سلسله‌کتاب‌های «ریاضیات به زبان ساده»، «سرگرمی در ریاضیات» و «رمان‌های علمی» اشاره کرد.

شهپریاری علاوه بر این‌ها در ساخت نهاد‌های علمی هم دستی داشته است. از سال ۱۳۵۶ تا اسفند ۱۳۷۱ انتشار هفتاد شماره از مجله «آشتی با ریاضیات» و نشر آشنایی با ریاضیات، و هفت شماره از

کوچه

خی مانند بوشهر، بندرعباس و سیراف است. تمدنی و باستان شناسی فراوانی در سواحل یالی را خلیج و جود دارد که بی‌یونان آریا با بوضوح نشان می‌دهد. تغییر نام ای، به واقع نشانی برای حذف حافظه‌ی ملی ملت ایران است. اگر بگذاریم، نامان دراز خواهند کرد، اما ما همان طوره که ما به خاکمان به جان دفاع کرامت و نام خلیج فارس هم با همه توان کنیم. ایرانی‌های دنیا همه که باشد باقی است. به هر چه راور داشته باشد نام ایرانی قطعه از زمین را در پی نگه‌داری خود تیر خواهد دید. ما هستیم و ضروری است رسانه‌ها، دانشگاه‌ها، دستگاه‌های علمی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های حقوقی، تاریخی و فرهنگی برای احیای هویت ملی.

فارسی سخن بگویند. به زبانی فاختره قطرات آب دریا هم از فیهف کنند. آنچه فلان رهبر برادرای فلان کشورند. آنچه آفریقایی‌ها بر زبان دارند در دهه ۱۹۶۰. یاوه‌ای بود که خودشان هم یاور نداشتند و نکرند. به همین خاطر است که خلیج فارس «مقامات کشورهای حاشیه خلیج فارس» هم به «Persian Gulf» متشخص شد است. حتی می‌توان گفت به این نام بلند تبرک یافته است. همان زمان هم کوشش برای دزدی نام و جعل عنوان. با اعتراض نهادهای علمی و فرهنگی بانی زوزه‌ها می‌شود میم ماند. حالا دوباره زوزه‌هایی بلند می‌شود غرض شیر پاید که تهاشکر. برای ما خلیج نه تنها دروازه تجارت و ارتباطات ایران با ن بلکه شکل گیری شهرهای ایران



روزنامه نگار

خليج فارس جان ماست

از ۲ هزار سال دارد. از آثار یونانیان
مانند «استرابو» و «بطلمیوس»
تا متون اسلامی و اروپایی قرون
وسطی، همگی این آبراه را نام فارس
و عادل آن یاد کرده‌اند. در قرن بیستم
سازمان ملل متحد و یونسکو رسماً
فراده‌اش را نام «Persian Gulf» را تأیید
و هرگونه جایگزین جعلی را نامصحیح
شمارده‌اند. البته فهم آنچه صحیح است از
جیح را می‌شود از کسانانی انتظار داشت
که صحت و سقم باشد! مانند استخوان
زیربمایری قومی‌تاریخی و چند سال پیش
تعلل برای این پهنه پرغور پرداختند. اما
چ به صدای بلند خود را معرفی کرد. خلیج
هم به همین خاطر است که ناواهوگشتی‌های
نوسال و قتی به این منطقه می‌رسند باید

خلیج فارس، فقط نامی نیست بر یک پهنه آبی می‌دانیم و برانداختن همه‌کلیه خلیج فارس صرفاً یک اصطلاح جغرافیایی نیست، بلکه بازتابی از هویت فرهنگی و ملی است که ریشه در هزاران سال تمدن ایرانی دارد. جغرافیای هویتی ما برایان، محل نوشان است. شناسنامه‌ای دارد تاریخی. محل صدور و حصول هویت همین جاست. به دهان این و نه زبان آن. بسته نیست که اگر چنین بود، نقشه‌ها را سال‌ها پیش، چنان پس و پیش می‌کردند که چیزی نماند که امروز آمریکا‌ها به‌خواهند روی میز قمار با اعراب بگذارند. آن‌ها که فتنه تغییر نام را طرح می‌کردند خودشان با مرگ از زندگی طرد شده‌اند اما خلیج همچنان فارس مانده است. همان‌طور که تاریخ را به هم همین نام می‌پوشکوه می‌شناسد. اگر اهل فهم تاریخ باشند، اگر جغرافیا را از منابع درست و با علمانی دانا خوانده باشند خواهند فهمید. ما Persian یا Gulf یا خلیج فارس، در منابع معتبر تاریخی، نقشه‌های خلیج فارس، و اسناد بین‌المللی قدمتی

حکامہ

.....ز خلیج فارس می آید نسیم فارسی
.....ابر از شیرازی آید چوسیم فارسی
.....دُر از این دریا نمی جویم چو دور افتاده است
.....شعر هم بشکست شعر بی شکست
.....رخت را عطر کفن عطر و شمیم فارسی
.....شیخ را سرمست دیدم یک شبی از بوی نفت

مومن قناعت / شاعر پارسی‌گوی اهل کشور تاجیکستان



عکس روز

بوی گل محمدی

این روزها همین حوالی مشهد، فصل گل و گلاب‌گیری است. عطر دسته‌دسته گل‌های محمدی در روستای فرخ‌دییوی زندگی می‌دهد. آدم را می‌برد به باغچه خانه قدیمی مادر بزرگ که گل‌های صورتی‌اش پررنگ‌تر بود. گل‌های محمدی فرخ‌د به بار نشسته‌اند تا عطر خوششان از گلاب‌باش‌های نقره‌ای به دست ما هم برسد.



برای مشاهده گزارش تصویری کد
را اسکن کنید.

عکس: سعید گلی / شهر آرا